

درس سوم:

بینیم و بنویسیم

چشمه‌الوین و مهم‌ترین درگاه برای رشتلو و پرورش فکر هستنله
دقیق بدینجه‌القدر دیلار و تکرستن به جزئیات همرا با تفکر و
خوب نوشتن به شمل می‌ایند نوشته‌ازیر نمونه‌ای از خوب دین نویسنده
مؤستان سختی است به ایم تو کفش از زود و سوز
بچه‌ها که به مدرسه می‌ایند. کلامی بهشی شانلار و می
چوری که فقط لسان در ریچه کلامی تو اند جلوی پای
لب جو به مستهقد بل بسته آب که نوی چوهای
می خور نموده‌ای چلیک چلیک شلار تو ی
آبادی خلوت است از بالا از سینه کوه که
چوب خشک جمع کرده‌اشند و طبعه
و بلند بالاسان آبادی ایستاده است
خانه‌ها و دیلن است کلا به‌اتر
می‌نشینند و قار می‌کنند
کتابت که

کتابت که از طریق نوشتن فکر در پرده‌ای جلوه‌القدر رشت خلوتی که در سطران کلامی
بدینجه‌القدر دیلار و تکرستن به جزئیات همرا با تفکر و خوب نوشتن به شمل می‌ایند
نویسنده مؤستان سختی است به ایم تو کفش از زود و سوز بچه‌ها که به مدرسه می‌ایند
چوری که فقط لسان در ریچه کلامی تو اند جلوی پای لب جو به مستهقد بل بسته آب
که نوی چوهای می خور نموده‌ای چلیک چلیک شلار تو ی آبادی خلوت است از بالا از
سینه کوه که چوب خشک جمع کرده‌اشند و طبعه و بلند بالاسان آبادی ایستاده است
خانه‌ها و دیلن است کلا به‌اتر می‌نشینند و قار می‌کنند کتابت که

معرفت و کار
دین این عالم
زندگی‌لار
چشمه‌الوین
خوب دین
هر چه
بروق
خدا
هر
آیند

معلم، این بار تصویری از یک انسان را به کلاس آورد و به تشریح آن پرداخت. او همین طور که به تصویر اشاره می کرد، گفت: «یکی از اجزا و عناصر انسان، «ذهن» اوست.

نوشتن با ذهن ارتباط مستقیم و تنگاتنگی دارد. آنچه ما روی کاغذ می آوریم، حاصل تراوشات ذهنی ماست. پس هرچه ذهن پرورده باشد، به همان اندازه، نوشته پر بار خواهد شد. خداوند، پنجره هایی به ذهن ما باز کرده است تا از طریق آنها، به پرورش فکر و ذهن خود کمک کنیم.»

سپس معلم، از روی تصویر، به چشم ها، گوش ها، بینی، زبان و ... اشاره کرد و گفت: «حس های پنج گانه ما، مثل جویبارهایی زلال اند که به مزرعه ذهن ما می ریزند و آن را سرسبز و پر بار می کنند.»

در سروده زیر، شاعر، ما را به خوب دیدن، دعوت می کند:

♦ معرفت کردگار

دیدن این عالم است
زنده بیدار باش
چشم خریدار باش
خوب جهان را ببین
هرچه ببینی کم است
بر ورق سبز برگ
خط خدا را بخوان...
«برگ درختان سبز در نظر هوشیار»
آینه رازهاست....

♦ (محمود کیانوش)

پس چشم ها اولین و مهم ترین درگاه برای رشد و پرورش فکر هستند؛ به همین دلیل خوب دیدن، مشاهده دقیق پدیده ها، دقت در دیدار و نگرستن به جزئیات همراه

با تفکر، قدم نخست و الفبای تقویت فکر و خوب نوشتن به شمار می‌آید. نوشته زیر، نمونه‌ای از خوب دیدن نویسنده است:

♦ «زمستان سختی است. پاهایم تو کفش از زور و سوز سرما، قرمز شده؛ کِرخ شده؛ بچه‌ها که به مدرسه می‌آیند، کلاه‌های پشمی‌شان را روی سر و صورت و گردنشان می‌کشند؛ جوری که فقط از میان دریچه کلاه، می‌توانند جلوی پایشان را ببینند. سر علف‌های خشک لب جو، یخ بسته؛ قندیل بسته؛ آب که توی جوها می‌رود، به قندیل‌ها می‌خورد؛ قندیل‌ها به هم می‌خورند و صدای جلینگ جلینگ‌شان توی باغ می‌پیچد.

آبادی خلوت است؛ از بالا، از سینه کوه که نگاه می‌کنم؛ آبادی مثل سبزی است که تویش چوب خشک جمع کرده باشند. درخت‌ها چوب بدون برگ شده‌اند. فقط سرو بلند آبادی، سبز و بلند بالا، میان آبادی ایستاده است و در باد سرد و یخ زده، سر تکان می‌دهد. از اجاق‌ها و بخاری خانه‌ها دود، بلند است. کلاغ‌ها تو آسمان ابری آبادی پرواز می‌کنند؛ روی شاخه لخت درخت‌ها می‌نشینند و قارقار می‌کنند. همه چیز خاکستری است؛ سیاهی کلاغ‌ها رنگ خاکستری ابرها را می‌شکند. گنجشک‌ها سرگردان‌اند، گرسنه‌اند. هیچ کس کنار رودخانه نیست؛ کوچه‌ها خلوت است.»

♦ (شما که غریبه نیستید)

گشت و گذار در طبیعت و نگاه کردن به زیبایی‌ها و مطالعه آفرینش خداوند بزرگ، ساده‌ترین گام آشنایی با پدیده‌هاست؛ مثلاً «برای بیان زیبایی‌های گل، نخست از چشم می‌پرسیم؛ چشم از زیبایی‌های چشم‌نواز گل برای ما حکایت‌ها دارد. گل، یک نقاشی قشنگ است که خداوند در طبیعت در برابر چشمان ما قرار داده است. به راستی که چشم از دیدن گل، سیر نمی‌شود.»

♦ (فارسی و آیین نگارش، اول دبیرستان)

دانش‌آموزان بعد از شنیدن حرف‌های معلم و خواندن نمونه‌ها، به اهمیت خوب دیدن و دقیق نگاه کردن، پی‌بردند و پرسش‌هایی به ذهنشان آمد. یکی از دانش‌آموزان پرسید: «خوب دیدن و دقیق نگاه کردن چگونه به خوب نوشتن کمک می‌کند؟»

معلم، دانش آموز را به خاطر پرسش هوشمندانه اش تحسین کرد و پاسخ داد: شاعران و نویسندگان بزرگ، از این ویژگی به خوبی استفاده می کنند؛ یعنی همه چیز را با دقت از نظر می گذرانند و به چیزهای بسیار دقیق و ظریف اشاره می کنند که انسان های عادی معمولاً بی توجه از کنار آنها می گذرند.

پس شرط هوشیاری و رسیدن به آگاهی، خوب دیدن است. هنگام رویارویی با هر چیزی باید به ویژگی های ظاهری مثل رنگ، اندازه، شکل، بلندی و کوتاهی و... توجه کنیم و این ویژگی ها را به ذهن بسپاریم تا هنگام نوشتن بتوانیم از آنها بهره بگیریم. ذهن ما، گنجینه ماست؛ باید تلاش کنیم با دقت بیشتری این گنجینه را پر بار سازیم.

دانش آموز دیگری دستش را بالا برد و از معلم خواست تا یک مثال دیگر بیاورد؛ مثالی که در آن به جزئیات، توجه شده باشد. معلم گفت:

تاریخ بلعمی از کتاب های کهن فارسی است که در آن به تصویر جزئیات سیمای حضرت پیامبر ﷺ از زبان امام علی علیه السلام، اشاره شده است. این نمونه را با هم می خوانیم:

علی علیه السلام گفتا: «پیغمبر ﷺ مردی بود بالا میانه؛ و رویش سپید بود؛ سپیدی که با سرخی زدی؛ و چشم هایش سیاه بود. مویش جعد و روشن و نیکو بود. و موی سرش دراز بود تا کتف و سیاه... و سرش گرد بود نه کوچک و نه بزرگ. و بینی راست کشیده و دندان ها گشاده، و کف دست و کف پایش معتدل...، چون برفتی... چنان برفتی که گفתי از فرازی همی به نشیب آید...»

این نوشته، بیانگر نگاه دقیق و نتیجه توجه به جزئیات است. یعنی نوشته، تصویر ذهنی را با بیان جزئیات به ما نشان می دهد.

دانش آموز دیگری از معلم پرسید: «آیا همه جزئیاتی را که بر روی کاغذ می آوریم، حتماً باید با دو چشم خود دیده باشیم یا اینکه می توانیم از خیالمان هم کمک بگیریم؟» معلم، کمی درنگ کرد و گفت: پس از خوب دیدن و دقت در جزئیات، می توانید از تخیلتان هم بهره بگیرید و آن را بارور سازید؛ زیرا دیدن، تنها با چشم سر، اتفاق نمی افتد؛ گاه، لازم است نویسنده چشم سرش را ببندد و چشم ذهنش را باز کند و با تصور کردن، یک موقعیت و فضا را توصیف کند و صحنه و رویدادی را بیافریند.



♦ متن زیر را بخوانید و مشخص کنید که کدام بخش آن، به نقاشی نزدیک‌تر شده است.

صندوقچهٔ مادر بزرگ

صندوقچهٔ مادر بزرگ، گنجینهٔ خاطرات من بود. مادر بزرگم همیشه با دیدن من سراغ صندوقچهٔ قدیمی‌اش می‌رفت و نقل و نباتی دستم می‌داد؛ انگار تمام دارایی‌های مادر بزرگ در آن صندوقچه بود. همیشه در آن را با دقت قفل می‌کرد.

صندوقچه به شکل مستطیل و چوبی بود و روکشی پر نقش و نگار از جنس فلز داشت که بر روی چارپایهٔ چوبی خود در کنج اتاق مادر بزرگ، جا خوش کرده بود. درش به سمت بالا باز می‌شد و دوباره به طرف پایین می‌آمد و روی آن را می‌پوشاند. بر دیوارهٔ جلویی آن سه ردیف حلقه بر بدنهٔ صندوق قرار داشت که میله‌ای فلزی از میان آنها عبور می‌کرد و قفلی به شکل نیم‌دایره در آن حلقه‌ها جای می‌گرفت و مادر بزرگ چند بار کلید را در آن می‌چرخاند تا قفل شود؛ کلید به رنگ قهوه‌ای سوخته بود و شبیه پیچ، خطوط دایره‌ای به دور آن چرخیده بود.

دنبالهٔ این کلید، نخ‌کلفت و خاکی رنگ، به طول بیست سی سانت داشت که به روسری گلدار و بلند مادر بزرگ گره می‌خورد و بلافاصله بعد از قفل کردن در جیب داخلی سمت چپ جلیقهٔ مادر بزرگ جا می‌گرفت. گاهی هم برای اطمینان بیشتر آن را از سوراخ جا دکمه‌ای جلیقه رد می‌کرد و بعد در جیبش جا می‌داد تا دیگر دست هیچ سارق‌ی به آن نرسد. اصلاً کسی جرئت نمی‌کرد به آن، چپ نگاه کند.

خلاصه، تمام شکل و شمایل صندوق، درست و دست نخورده، هنوز در ذهن من باقی است. من در خاطراتم دنبال آن روسری و جلیقهٔ مادر بزرگ می‌گردم تا شاید کلید صندوق را بیابم و اسرار کودکی‌های خود و نفس‌های مادر بزرگم را در آن پیدا کنم.



♦♦ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و با توجه به آموزه‌های این درس، (خوب و دقیق دیدن) درباره آن بنویسید.

♦ آنچه در مسیر خانه تا مدرسه می‌بینید. ♦ مشاهده مسابقه فوتبال از روزنه تور دروازه ♦ دیدن مورچه‌ای که باری را می‌کشد. ♦ دیدن یک شکارچی از دریچه چشم یک آهو ♦ صحنه ورود یک موش به خانه

توصیف دیده‌ها

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



◆◆◆ یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را انتخاب کنید و آن را با سنجه‌های زیر، بررسی و نقد کنید.

سنجه‌های ارزیابی :

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت نشانه‌های نگارشی، نداشتن غلط‌املائی، توجه به درست‌نویسی و حاشیه‌گذاری)؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ دیدن دقیق پدیده‌ها و توصیف جزئیات آنها؛
- ◆ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

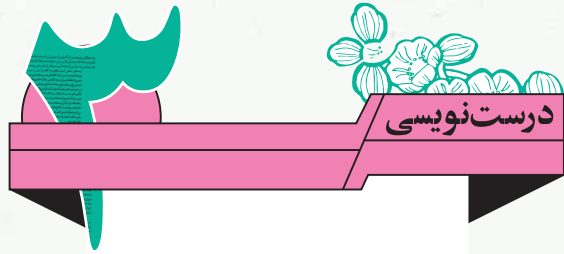
.....

.....

.....

.....





♦ کتابی را که هفته پیش خریده بودم، خواندم.

♦ کتابی که هفته پیش خریده بودم را، خواندم.

جمله اول درست است؛ چون حرف «را» در جای خود؛ یعنی بعد از مفعول (کتاب) آمده است. «را» در زبان معیار امروز نشانه مفعول است و پس از مفعول می آید.

♦ **جمله های زیر را ویرایش کنید:**

♦ مردمی با مشتهای گره کرده که پیش می رفتند را دیدم.

.....

♦ گلی که بوی خوشی داشت را بوییدم.

.....



◆ نوشته زیر را بخوانید، اصل ضرب المثل را با شکل گسترش یافته آن مقایسه کنید.

ضرب المثل:

«خانه از پای بست ویران است، خواب در بند نقش ایوان است.»

بازآفرینی مَثَل

مردی می‌خواست خانه بخرد، او دنبال خانه‌های ارزان قیمت بود نه خانه‌های محکم و مقاوم. تا اینکه بالأخره، خانه مورد نظرش را پیدا کرد. بعضی از دوستان آشنا به معماری ساختمان، به او تذکر دادند که این خانه، بنیان محکمی ندارد، آن را نخر؛ اما مرد به آنها گفت: وقتی خانه را خریدم، خواهید دید که چه خانه زیبایی است.

مرد، خانه را خرید و شروع کرد به زیباسازی و آراستن ظاهر خانه. نمای آجری آن را با سنگ گران قیمت تغییر داد و در و پنجره آن را عوض کرد و رنگ و نقاشی نمود. وقتی نمای ساختمان، حسابی زیبا شد، آن شخص به دوستانش گفت: می‌بینید، مانند عروسک شده است. تا اینکه یک روز، زلزله خیلی ضعیفی آمد. خانه زیبای مرد ناگهان فرو ریخت و به تپه‌ای خاک تبدیل شد. تنها شانس که آورد، خود و زن و بچه‌اش بیرون از ساختمان بودند.

◆ اکنون، ضرب المثل زیر را به شیوه بازآفرینی گسترش دهید.

ضرب المثل: «کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.»

بازآفرینی مَثَل

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

